



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت چهارصد و نوزدهم





خانم زهره از کانادا



با سلام

در غزل ۸۳۷ دیوان شمس که در برنامه ۸۷۷ گنج حضور تفسیر و بررسی شد، مولانا از شرایط و پیش شرایط دستیابی به فضای حضور با ما سخن می گوید. با ما از مردمانی بی سر و بی پا سخن می گوید که حضورشان بوی خدا را به همراه دارد و خود نیز در هر حال تشنه وصل و لقا به حق هستند.

هر کجا بوی خدا می آید
خلق بین بی سر و پا می آید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

ما تا زمانی که به همانیدگی هایمان چسبیده ایم و از من ذهنی و افکار پوسیده اش فرمان می گیریم، «بوی خدا» نداریم. «بوی خدا» آنجاست که بوی تعفن ناشی از چسبیدن به همانیدگی ها نباشد. همانیدگی ها ما را به دردهایی همچون رنجش، خشم، حسادت، مقایسه، خودکم بینی، حرص، کبر و غرور، افسردگی و بی حالی، بی نظمی و هزاران احوال ناجور می اندازد که بوی نامطبوعشان از ما ساطع می گردد.

پس ای انسان! تو اگر می خواهی بوی خدا را استشمام کنی و خودت بوی خدایت را زنده کنی، بی سر و بی پا شو. سر من ذهنی ات را بینداز و با پای من ذهنی ات کار نکن. فکر و عملت را مطابق با دستورات من ذهنی تنظیم نکن. هرگاه که با تعهد و هماهنگی توانستی به چنین جایگاهی برسی، آنجاست که نه تنها خودت حامل عطر و بوی الهی می شوی، بلکه بوی خدا را در ذره ذره این جهان هستی می شنوی.

زانکه جانها همه تشنه ست به وی

تشنه را بانگ سقا می آید

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

حقیقت وجودی همه انسانها به صورت بالفطره طالب خدا و زنده شدن به اوست. اما اگر این طلب و تشنگی به صورت آگاهانه و با به حاشیه راندن همانیدگی ها صورت پذیرد، آنجاست که آب حیات زندگی آرام آرام در جان تشنه طالب می نشیند و دردهایش را شفا می دهد.

شیرخوار کرمند و نگران
تا که مادر ز کجا می آید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

عنایت و گرم الهی به طور مساوی در حال جاری شدن و باریدن در کل کائنات است، اما تنها انسانهایی که فکر و عملشان تابع من ذهنی شان نیست، همان ها هستند که همچون طفل شیرخواره از شیر زندگی سیراب می گردند و هر لحظه با نظارت آگاه بر ذهنشان صبورانه ناظرند و مجاری ورود عشق به جان و وجودشان را شناسایی میکنند.

در فراقند و همه منتظرند
 کز کجا وصل و لقا می آید
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

ما تا زمانیکه به صورت کامل به زندگی زنده نشده ایم و از من ذهنی خلاص نگشته ایم، در فراقیم. انسانهایی که در مسیر بازگشت به سوی خدا و زنده شدن به او گام نهاده اند، مدام روی خود کار می کنند، همانیدگی ها را شناسایی نموده و تک تک می اندازند. آنها در برابر اتفاق این لحظه فضاگشایی می کنند و آگاهانه نظاره گرند که چگونه با انداختن هر رنجش، هر خشم، هر حرص، هر مقاومت، هر قضاوت، و هزاران خصوصیت من ذهنی، ذره ای از شیرینی و حلاوت زندگی در جانشان می ریزد و یک گام به خدا نزدیکتر می گردند.

از مسلمان و جهود و ترسا
هر سحر بانگ دعا می آید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

همه انسان‌ها فارغ از دین و باورها و هر آنچه من ذهنی‌شان به آنها نشان می‌دهد، رسالتشان در این دنیا این است که به خدا یا زندگی زنده شوند و انسان‌هایی که بدین مهم آگاه گشته‌اند، هر لحظه در برابر اتفاق این لحظه فضاگشایی می‌کنند و به این ترتیب در واقع به درگاه الهی دعا می‌کنند، که به زندگی زنده شوند.

خنک آن هوش که در گوش دلش
ز آسمان بانگ صلا می آید

گوش خود را ز جفا پاک کنید
زانکه بانگی ز سما می آید

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

هر لحظه از آسمان بانگ صلا میرسد و ما را دعوت میکند که به پیمان الست وفا کنیم. حال آنکه این بانگ تنها توسط آنانی شنیدنیست که دل و جانیشان را از غبار همانیدگی‌ها زدوده و پیغام زندگی را هر لحظه و نو به نو دریافت می کنند.

گوش آلوده ننوشد آن بانگ
 هر سزایی به سزا می آید
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

قانون جبران و جفالقلم زندگی این درس را به ما داده است که هر اندازه در زندگی تلاش کنیم و آگاهانه و با هشیاری ناظر، مرکزمان را از همانیدگی‌ها خالی کنیم، به همان میزان و یا حتی بیشتر از آن از برکت و دولت زندگی بهره‌مند می‌گردیم. برعکس اگر تلاشی نکنیم و همانیدگی‌ها را در مرکزمان نگه‌داریم، ممکن است دچار ریب‌المنون و اتفاقات ناگوار زندگی شویم. بنابراین میزان فضاگشایی ما در برابر اتفاق هر لحظه و آگاهانه زدودن همانیدگی‌ها از مرکزمان است که میزان لیاقت ما برای شنیدن ندای زندگی و رسیدن به شادی بی‌سبب را تعیین می‌کند.

چشم آلوده مکن از خد و خال

کان شهنشاه بقا می آید

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

مولانا در این بیت مجدداً به ما هشدار می دهد که سعی کنیم دید خود را به دید همانیدگی ها آلوده نکنیم، چرا که شادی و برکت و عشق زندگی و آن خدای متعال هر لحظه و در قالب هر اتفاق منتظر است، که برکت و شادی و کوثرش را بر ما ارزانی بدارد.

ور شد آلوده به اشکش می شوی
زانک از آن اشک دوا می آید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

اما در عین حال به ما امید هم می دهد. مولانا به ما می گوید: ای عزیز من! اگر در مسیر بازگشت به سوی خدا و زنده شدن به او، بیراهه رفتی و درونت مجدداً به همانیدگی‌ها آلوده گشت، در آن حال مجدداً توبه و استغفار کن و این آلودگی را از درونت بشوی که همان شفادهنده دردهای توست.

کاروان شکر از مصر رسید
شرفه گام و درا می آید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

کاروان شکر که همان برکت، امنیت، عقل، قدرت و شادی بی سبب زندگی ست برای تویی که فضای درونت را به اندازه آسمان باز کرده‌ای رسیده است.

هین خمش کز پی باقی غزل

شاه گوینده ما می آید

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

و زمانی که به بی نهایت و ابدیت خدا زنده شدی، زبان ذهنت را ساکت کن و اجازه بده که خرد الهی در جان تو جاری شده و از زبانت سخن گوید.

با تشکر و احترام

زهرة از کانادا



خانم نرگس از نروژ



با سلام و عرض ادب

روح قالب را کنون همراه شده ست
مدتی سگ حارس درگه شده است
-مولوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۱

پس بنه برجای هر دم را عوض
تا زِ وَاسْجُدِ وَاقْتَرِبْ یابی غرض
-مولوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷

ما بر اثر همانیدگی ها و تقلید از من های ذهنی، من ذهنی ساخته ایم و مدت ماندن در من ذهنی در ما بیش از حد مجاز زندگی شده است و ما به عنوان هشیاری با من ذهنی همراه هستیم. پس در این لحظه با پذیرش من ذهنی خود و نظارت بر آن، با پرهیز از به عمل رساندن خواسته های آن با فضاگشایی، قسمتی از من ذهنی خود را به عنوان عوض در این لحظه کوچک می کنیم.

سعد دیدی، شکر کن ایثار کن
نحس دیدی، صدقه استغفار کن
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۵

در این لحظه اگر در امر فضاگشایی موفق بودیم، شکر می‌کنیم و در مقابل این نعمت فضای گشوده شده و شادی بی‌سبب آن قانون جبران را رعایت می‌کنیم، و اگر موفق نشدیم، به پرهیز و کوچک کردن من‌ذهنی خود و گذشتن از همانیدگی و شناسایی می‌پردازیم.

ما که ایم این را؟ بیا ای شاه من
 طالع مقبل کن و چرخ بزن
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۶

در این لحظه، این زندگی است که حتی فضاگشایی را از طریق ما که امتدادش هستیم انجام می‌دهد و ما فقط ناظر من ذهنی مان هستیم که منقبض نشویم. مانند بازی شطرنج دلک و شاه، هم خود زندگیست که یک حرکت می‌کند، با اتفاق درون و بیرون ما، و هم خود اوست که در صورتی که ما ناظر من ذهنی خود باشیم، و صبر و شکر داشته باشیم، با گرفتن پیغام این لحظه، که عمدتاً شناسایی یک هم هویت شدگی است، فضا را در درون ما باز می‌کند و حرکت بعدی را با ریختن خرد خود در فکر و عمل ما تعیین می‌کند.

تُرک چون باشد بیابد خرگهی
 خاصه چون باشد عزیز درگهی
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۵۶

تمام ما انسانها امتداد زندگی هستیم و عزیز درگاه زندگی هستیم، این مفهوم برای من ذهنی قابل درک نیست. من ذهنی هر لحظه امر تبدیل و فضاگشایی را با تلقین حس بی ارزشی امری بعید می‌داند. ولی باید آگاه باشیم که در اثر قرین شدن با من ذهنی خود و یا با من های ذهنی دیگر و بالا آمدن دردها در ما، نباید به حیلۀ من ذهنی جامه عمل بپوشانیم. مهمترین حیلۀ من ذهنی، ناامید کردن ما از کار کردن روی خود و ادامه مسیر معنوی است. بلکه هر لحظه باید از ابزار ملامت و عدم مسئولیت پذیری پرهیز کنیم.

به گفته آقای شهبازی اگر ما دچار حادثه بدی می شویم، به یکی از این سه علت است:

- ۱- یا ما مسئولیت نپذیرفته ایم.
- ۲- جنس آن اتفاق در ما هست.
- ۳- به آن اتفاق واکنش نشان داده ایم.

پس هر لحظه با هر اتفاقی می توانیم، این سه نکته را یادآوری کنیم، که در کدام قسمت قانون جبران را باید رعایت کنیم؟ یا چه همانیدگی در من وجود دارد که دچار مقاومت هستیم؟ و آن سبب بروز این ناهماهنگی در درون یا بیرون من است.

با شناخت همانیدگی با باور یا فرد یا وضعیتی که در ذهن متصور هستیم، با واهمانش و لا کردن آن، به دست زندگی می توانیم آزاد و رها شویم.

روح را تابان کن از انوار ماه
که از آسیب دَنَب، جان شد سیاه
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۷

ای زندگی، در درون من، با فضاگشایی، نور برکت و خردت را روشن کن که از آسیب همانیدگی ها و مقاومت و دردهای آنها مرکز من سیاه شده است.

از خیال و وهم و ظن بازش رهان
از چه و جور رسن بازش رهان

تا ز دلداری خوب تو دلی
پر برآرد، بر پرد ز آب و گلی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۷۸۸، ۲۷۸۹

ای زندگی، من را از مسیر معنوی ذهنی و پله‌هایی که من ذهنی برای به حضور رسیدن برایم می‌چیند، آزاد کن و خودت تبدیل را با باد کُن فکان و دم نفخت انجام بده.

من ذهنی حيله‌گر به صورت پنهانی از رسیدن به حضور ما، درخواستهای دیگری غیر زنده شدن به خدا دارد، تصویری از یک وضعیت در آینده، بهبود روابط، یا حل مشکل خاصی و این همان حيله من ذهنی در راه معنویت است. یعنی من ذهنی ما، سر نمی‌جوید، رئیسش آرزوست.

پس با نظارت بر خواسته‌های نهان من ذهنی، می‌توانیم شاهد مقاومت‌های مستتر آن باشیم.

تجربه شخصی من در این زمینه این بوده است که اگر بدون نظارت به خواسته‌های من ذهنی خود، انتظار بهبود در یک سری وضعیت‌ها را داشته باشیم که بسته به همانیدگی‌های ما هست، باعث سرخوردگی ما می‌شود.

بعد از اینکه شناسایی کردم که این تصور من ذهنی من است که این نتیجه را از پیشرفت معنوی من می‌خواهد.

با خودم گفتم: چرا باید چنین توقعی در من شکل بگیرد؟ چرا باید از مسیر معنوی پارکی برای خود بچینم؟ باید هر لحظه بگویم نمی دانم. هر لحظه یک همانیدگی ممکن است باشد یا نباشد. من ذهنی من با کنترل کردن، وضعیت همانیدگی ها را به نحوه‌ی پیشرفت من نسبت می‌داد و من را به ملامت و ناامیدی می‌برد. با شناخت این حيله من ذهنی خود و شناخت این سری از همانیدگی با باور، شخص، یا وضعیتها، هشیاری‌ام آزادتر شد و احساس سبکبالی کردم. چرا که من ذهنی من دائم در حال سنجش وضعیتها طبق پارک خود بود.

در پایان از فریبا خانم بابت شعرهای زیبایشون تشکر می‌کنم و قسمتی از ابیات بیان شده ایشان در برنامه ۸۷۷ را میخواستم، تکرار کنم.

ای خدا ما شیر خواران کرم
بازکن آن چشمه فضل از عدم
-خانم فریبا خادمی

منگر اندر ما مکن در ما نظر
اندر اکرام و سخای خودنگر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۰۹

چونکه عکس آمد نشان این جهان
از کجا جوییم ای شه ما امان؟
-خانم فریبا خادمی

خلعت هستی بدادی رایگان
من همیشه معتمد بودم بر آن
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۴۳

من ندانستم ره و امر سزا
مر بدی را تو نکویی ده جزا
-خانم فریبا خادمی

یاد ده ما را سخن های دقیق
که تو را رحم آورد آن ای رفیق
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۱

ما ز خود سوی که گردانیم سر؟
چون تویی از ما به ما نزدیکتر
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۴۸

ای دهنده قوت و تمکین و ثبات
خلق را زین بی ثباتی ده نجات
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۷

صبر و خاموشی عطا کن ربنا
تا که پیدا گردد این ناآشنا
-خانم فریبا خادمی

باتشکر و احترام
نرگس از نروژ



خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.
برنامه ۸۷۵، غزل ۲۳۷۰ و ابیات انتخابی.

بنام خداوند عشق  

این چه باد صرصر ست از آسمان پویان شده
صد هزاران کشتی از وی مست و سرگردان شده
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۷۰

در این برنامه و غزل، مولانای عزیز دم ایزدی را به باد صرصر که در تمامی جهان وجود وزان، و از جمله در چهار
بُعدمان جاری و ساری را بیان.
که از همان ابتدا ما از جنس خداوند و با مرکز عدم در معرض باد صرصر عشق الهی قرار و برکات چهارگانه اش
را در وجودمان نثار.

و صد هزاران کشتی از ما انسانها در روی دریای یکتایی آن قرار، که تعدادی از ما مست و شاد و شناور و خوشبخت و زنده به زندگی و تسلیم امر گن و فکان و فضا گشا.
و عده‌ای از ما هم راه خود را گم و به دور خود چرخان، و با اتفاق این لحظه در جنگ و جدال.

حال بر عهده ماست، تشخیص این سوال اساسی که:
آیا این باد وزان و تند باد از طرف زندگیست که در اعماق وجودمان رقصان و شیدا است؟
یا از طرف حوادث؟ که هر حادثه و اتفاقی، اتفاق لحظه بعد را بوجود و آشکار و هویدا؟
در حالی که خداوند و زندگی مطابق قانون قضا و قدر اسباب طرب و اتفاق لحظه را با باد صرصر خود در زندگی و وجودمان رقصان و وزان.
و ما را دعوت به بازی و هر اتفاقی از طرف زندگی شوخی و فقط تسلیم و فضاگشاییست که جدی و جدیست.

مخلص کشتی ز باد و غرقه کشتی ز باد
هم به دو زنده شده ست و هم بدو بی جان شده
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۷۰

و این کشتی فضای یکتایی، همراه با باد صرصر عشق الهی، هم تنها راه نجات و رهایی، و هم راهی برای غرق شدن و نابودی.
که آیا ما در برابر تند باد خرد زندگی و اتفاقات آن مقاومت و ستیزه؟ و یا در برابر باد قضا و گن و فکانش پذیرش و تسلیم و رضایتمندی؟
یا اینکه حوادث بیرونی را در سرنوشت خود مثمرثمر؟ و یا موازی شدن با اتفاق این لحظه و زندگی زنده را زندگی؟

چند گویی دود برهانست بر آتش؟ خمش
 بینمت بی دود آتش گشته و برهان شده
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۷۰

و ما همچنان غافل و ناآگاه از تبدیل:
 که زنده شدن به زندگی بدون درد است و هم هویت شدگی و انباشتگی، همراه با خاموشی ذهن و گفتگوی های
 ذهنی. در حالی که ما فقط به دنبال اسباب و دلایل ذهنی، خود را اسیر و زندانی. مانند آتشی که دود آن از دور
 دلیل و برهانی برای ثبوت.

پای استدالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۲۸

و ما همچنان غافل و ناآگاه از اینک:
با ذهن من دار همراه با استدلال ها و الگوهای ذهنی بدون انعطاف پذیری و بدون پایداری و سست عنصر و
بی تمکین که گویا با پای چوبین بجای پای سالم و طبیعی هم گام و همراه.

بس کن ای مست مُعَرَّبِ ناطق بسیارگو
 بینمت خاموش گویان چون کفه میزان شده
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۷۰

و ما همچنان غافل و ناآگاه از اینکته:
 در ذات و درونمان، از ازل تا ابد خداوند و زندگی ترازو و میزان و آینه را قرار. ولی با افزودن انباشتگی ها و
 عدم قبول باد صرصرِ گُن و فکان و نپذیرفتن بازی زندگی، ترازو و آینه خود را تیره و تار.
 و مست و مغرور و عربده کش در همانیدگی ها و ناطق و یاوه گویان و خود را محروم از میزان که اسرار عشق
 الهی را نتوان عنوان و نمایان و همچنان خاموشی ذهن را نتوان پایدار و نگاهبان.

ساعتی میزان آنی ساعتی موزون این
بعد از این میزان خود شو تا شوی موزون خویش
مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۴۷

و ما همچنان غافل و ناآگاه از اینکه:
با مرکز عدم و فضای گشوده می توان درون مان را میزان، و خود را با خود میزان.
ولی کماکان یک لحظه میزان شخصی دیگر و لحظه بعد خودمان را با ترازوی دیگری میزان.

آینه دل چون شود صافی و پاک
نقش‌ها بینی برون از آب و خاک
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲

پس بنابراین:

با داشتن دل و درون پاک از همانیدگی‌ها و نقش‌ها و دردها، اسرار عشق الهی بر ما هویدا و آشکار.

و در نتیجه:

برای موازی شدن با باد صرصر خرد زندگی و خوب کار کردن آینه و میزان الهی، باید هم هویت شدگی‌هایمان را شناسایی و پذیرش و تسلیم و فضاگشایی.

و قبول و اجرای قانون جبران:

تا قانون گن و فکان به طور آهسته آهسته ترازوی خدایی مان را میزان.

و در پایان : وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟
- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید.
خیلی ممنون، خدانگهدار شما.

-زهرا سلامتی، از زاهدان



خانم مریم از اورنج کانتی



برنامه شماره ۸۷۶

هله بحری شو و در رو، مکن از دور نظاره
که بود در تک دریا، کف دریا به کناره
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۷۲

گوهر معرفت و بنده نوازی. شناخت مهمی دیگر از ذهن و خاصیت‌های خشکی زایی آن از جمله مقاومت و قضاوت، و دخالت در کار زندگی.

همچنین تشخیص جنس اصلی خود، یا به اصطلاح بحری بودن، که همان خاصیت فضاگشایی و بی نهایت عمیق بودن است. خاصیتی که با بهره گیری از چهار برکت عقل، حس امنیت، هدایت، و قدرت، هر گونه فکر و عمل ذهنی، هر گونه تسلیم و پذیرش ذهنی را شناسایی و از آن می‌گریزد.

هله بحری شو و در رو، مکن از دور نظاره
که بود در تک دریا، کف دریا به کناره
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۷۲

فرار از ذهن و شناختن قضاوت ها و مقاومتهای آن، تنها به همراه صبر و شکر و پرهیز می تواند انسان را به جنس اولیه خود زنده کند.
فرار از ذهن و خاصیت‌های خشکی زایی آن، از جمله مقاومت و قضاوت امر آسانی نیست، که با تاخیر و عدم تعهد و عدم رعایت قانون جبران به راحتی انجام پذیرد.

می گریزم تا رگم جنبان بود
 کی فرار از خویشتن آسان بود
 -مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۶۸

یکی از عوامل مهم در امر فرار از ذهن، آسان نگرفتن آن و عدم تاخیر در شناسایی است. ذهن با درخشش و تابش عاریه ای خود، میل به تسلیم و فضاگشایی ندارد و آن را نمی شناسد و فقط به توصیف و توضیح آن می پردازد. توانایی تشخیص نور عاریه ای هشیاری ذهن از نور شناسایی هشیاری حضور، هدیه ای است که از طرف زندگی به هر انسانی به شرط پذیرش اتفاق این لحظه، ارزانی شده است. فضای پذیرشی که در آن انسان به جای تمرکز روی دیگران و دیدن عیبها و ایراد و انتقاد، همانیدگی هایی چون خشم و حرص و رنجش و کینه را در خود دیده و شناسایی می کند.

تو در این ماه نظر کن، که دلت روشن ازو شد
تو در این شاه نگه کن که رسیدست سواره
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۷۲

پذیرش اتفاق این لحظه بدون قضاوت و مقاومت، روشنگر این است که اتفاقی که برای ذهن خوشایند نیست
در واقع بنده نوازی و رحمت خداست.

"پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟ بر سر شما شراره هایی از آتش فرستاده خواهد شد که از
کسی یاری نتوانید طلبید. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟"
سوره الرحمن آیه ۳۴ و ۳۵

نه بترسم نه بلرزم، چو کشد خنجر عزت
به خدا خنجر او را بدهم رشوت و پاره
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۷۲

خنجر عزت، رحمت خدا و شناسایی دردهایی چون ترس از دست دادن و ترس بدست نیاوردن است.
خنجر عزت، شناسایی دردهایی چون مقایسه و حسادت، دردهایی چون حرص و رنجش و کینه است.
خنجر عزت، زیر بار رفتن و پرهیز از این دردها و تهی شدن است.

چون تهی گشت و وجود او نماند
باز جانش را خدا در پیش خواند

چون شکست آن کشتی او، بی مراد
در کنار رحمت دریا فتاد


جان به حق پیوست چون بیهوش شد
موج رحمت آن زمان در جوش شد
-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۷۶ الی ۲۲۷۸

-با احترام، مریم از اورنج کانتی



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com